

<https://www.aftabekherad.ir>

Dissecting Moral Distinctions in Religious Thought and Ethics in Postmodern Thought

Dr. Shahabuddin Vahidi Mehrjerdi
Assistant Professor, University of Meybod

Dr. Mohammad Hossein Zarei Mahmoudabadi
PhD in Religious Studies and Professor at Farhangian
University (Paknejad Martyrs Campus, Yazd)

Received: 2017/09/28

Accepted: 2017/11/20

Abstract

Belief in morality and its necessity can be found more or less in religious thought, in modernist thought, and in postmodernist thought. However, these three beliefs have profound differences with each other - both in the field of moral concepts and in the field of moral foundations. Postmodern thought believes in secular and non-religious morality. Some of the characteristics of secular morality include: non-religiousness and the originality of the world. Some of the characteristics of religious morality include: being based on belief in God and religion, paying simultaneous attention to the goodness of the agent and the goodness of the act, being comprehensive and providing genuine human needs, and being hierarchical in moral values. Some of the most important moral differences between "religious thought" and "postmodern thought" include: the difference in perspective on the goal and ideal, the difference in perspective on the value orientation of actions, moral relativity, the creation of morality, and the lack of universality of moral rules. The most important reason for the difference between "religious thought" and "postmodern thought" in the aforementioned cases can be considered to be the view of these two thoughts towards "epistemology" and "God". The type of perspective that exists towards these two important issues also strongly influences other areas. Belief in God in religious thought has made religious ethics something final, value-based, absolute and universal. In contrast, disbelief in God and the humanistic and individualistic tendencies in postmodern thought have made ethics something devoid of any value orientation, relative, lacking finality and dependent on the individual.

Keywords: Value, Ethics, Religious Thought, Postmodernism, Human

کالبد شکافی تمایزات اخلاقی در اندیشه دینی و اخلاق در تفکر پست

مدرن

دکتر شهاب الدین وحیدی مهرجردی^۱

دکتر محمد حسین زارعی محمودآبادی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۸/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۷/۰۶

چکیده

باور به اخلاق و ضرورت آن را کما بیش می‌توان در اندیشه دینی، در اندیشه مدرنیسم و در اندیشه پست مدرنیسم یافت. اما این سه باور، تمایزات عمیقی - هم در حوزه مفاهیم اخلاقی و هم در حوزه مبانی اخلاقی - با یکدیگر دارند. اندیشه پست مدرن معتقد به اخلاق سکولار و غیر دینی است. برخی از مختصات اخلاق سکولار عبارتند از: غیر دینی بودن و اصالت دنیا. برخی از ویژگیهای اخلاق دینی نیز عبارتند از: ابتدا بر اعتقاد به خدا و دین، توجه توأمان به حسن فاعلی و حسن فعلی، همه جانبه نگری و تأمین کننده نیازهای اصیل انسانی و ذو مراتب بودن ارزشهای اخلاقی. برخی از مهمترین تمایزات اخلاقی بین «اندیشه دینی» و «اندیشه پست مدرن» عبارتند از: اختلاف دیدگاه در غایت و آرمان، اختلاف نظر در جهت گیری ارزشی افعال، نسبت اخلاقی، آفرینش اخلاق و عدم کلیت احکام اخلاقی. می‌توان مهمترین علت تمایز «اندیشه دینی» و «اندیشه پست مدرن» در موارد مذکور را ناشی از دیدگاه این دو اندیشه نسبت به «معرفت شناسی» و «خدا» دانست. نوع دیدگاهی که نسبت به این دو مهم وجود دارد، حوزه های دیگر را نیز به شدت تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. باور به خدا در اندیشه دینی باعث شده است تا اخلاق دینی امری غایتمند، ارزشی، مطلق و کلی باشد. در مقابل عدم باور به خدا و گرایش اومانیستی و فرد گرایی در اندیشه پست مدرن، اخلاق را امری فاقد هرگونه جهت گیری ارزشی، نسبی، فاقد غایت و متکی به فرد کرده است.

واژگان: ارزش، اخلاق، اندیشه دینی، پست مدرنیسم، انسان

^۱ — استادیار دانشگاه مید

Email: vahidishahab@gmail.com

^۲ — دکتری دین پژوهی و استاد دانشگاه فرهنگیان (پردیس شهیدان پاکنژاد یزد)

Email: h.zaree@gmail.com

مقدمه

بنیان و اعتبار اخلاق در «دوران سنت» عمدتاً ریشه در مرجعیت دینی داشت. در «دوران مدرن» وثاقت و اعتبار اخلاق مبتنی بر تئوریهای عقلانی و جهانشمول بود که در واقع ریشه در باور به انسان عاقل و آزاد داشت. در این دوره برای اولین «اخلاق سکولار» به صورت یک نظام فکری مطرح شد و خود را در تقابل با «اخلاق دینی» قرار داد. نظام اخلاقی سکولار بر اصولی چون اومانیزم، خردگرایی، آزادی و اصالت دنیا استوار شد. اما در دوره پست مدرن اکثر این موارد از جمله «معرفت شناسی» و «واقع گرایی» به چالش کشیده شد. مدرنیسم که در معرفت شناسی، واقع گرا و مدعی سیطره همه جانبه عقل بر هستی بود، دچار بحران و رکود اساسی شد.^۱ این تغییرات تا حد بسیار زیادی بر رویکردها و ارزشهای اخلاقی عصر «پست مدرن» تأثیر گذاشت. عدم اعتقاد به خدا، نسبت در معرفت شناختی، تأکید بر اومانیزم و فردگرایی در اندیشه «پست مدرن» باعث شد تا دیدگاهی متفاوت با اندیشه دینی و حتی اندیشه مدرنیسم نسبت به اخلاق داشته باشد. این پژوهش به دنبال این است تا ضمن برشمردن برخی از مهمترین مختصات و ویژگیهای «اخلاق دینی» و «اخلاق سکولار»، به تبیین برخی از مهمترین تمایزات اخلاقی بین «اندیشه دینی» و «اندیشه پست مدرن» و تحلیل آن پردازد.

۱- مختصات و بنیانهای اخلاق در اندیشه دینی

اخلاق دینی معتقد به وابستگی اخلاق به دین از جهات مختلف است. وابستگی اخلاق به دین را می توان از جهات تاریخی، زبان شناسی، عقلانی، روان شناسی و وجود شناسی مورد بررسی قرار داد. هر کدام از این جهات بحث مفصلی را می طلبد و می توان به برخی از آنها معتقد و به برخی دیگر معتقد نبود. یا اینکه به برخی به نحو تام و به برخی دیگر به نحو ناقص معتقد بود. (فناپی، ۱۳۸۴: ۱۰) در اینجا بدون اینکه بخواهیم به این روابط پنجگانه پردازیم به برخی از مهمترین ویژگیهای اخلاق دینی می پردازیم:

۱-۱- ابتدا بر اعتقاد به خدا و دین

یکی از مهمترین مختصات اخلاق دینی ابتدای آن بر اعتقاد به خدا و دین است. دین مؤید و مشوقی برای اخلاق است و تحقق کامل آن مستلزم ابتدای آن بر دین است. بررسیهای تاریخی نشان می دهد که دین، حداقل به عنوان پشتوانه برای اخلاق لازم و

^۱ - تفکر پست مدرن در واقع واکنشی در برابر مدرنیته است. از مهمترین دلایل ناکامی مدرنیته می توان به دو جنگ جهانی که از پیامدهای مدرنیسم بود اشاره کرد. (نوذری، ۲۱۶: ۱۳۷۹) بنابراین مدرنیته که مدعی آزاد سازی بشر از خرافه پرستی و موهومات بود اکنون خود، انسانها را در چنگال علم و تکنولوژی اسیر کرده بود. در چنین شرایط و اوضاع و احوالی بود که تفکر پست مدرن مطرح شد و متفکران آن به نظریه پردازی پرداختند.

ضروری است؛ هر جا که دین از اخلاق جدا شده، اخلاق عقب رانده شده و آن جامعه به فساد کشیده شده است. مذهب به مدد شعائر خود میثاقهای بشری را به صورت روابط با مهابت انسان و خدا در آورده و از این راه استحکام و ثبات به وجود آورده است. به طور کلی مذهب پشتوانه محکم ارزشهای اخلاقی و انسانی بوده است. (مطهری، ۱۳۷۰: ج ۲، ۱۷۲) زیبایی معنوی فعل آن وقت معنا پیدا می کند که اعتقاد داشته باشیم خدا سر سلسله معنویات است و برای کارهای خوب، پاداش خوب می دهد؛ لذا اعتقاد مذهبی، پشتوانه مبانی اخلاقی است. (مطهری، ۱۳۷۲: ۲۸۶) همان طور که خداشناسی سنگ اول دین است «اول الدین معرفته» خداشناسی سنگ اول آدمیت نیز هست؛ انسانیت و اخلاق بدون شناخت خدا معنا ندارد. (همان، ۱۳۷۲: ۲۷۹)

۱-۲- توجه توأمان به حسن فاعلی و حسن فعلی

یکی از ویژگیهای نظام اخلاقی اسلام توجه به حُسن فاعلی یعنی نیت و انگیزه انجام کار است. هر عملی چه خوب و چه بد، دو بُعد دارد. ممکن است یک عمل از یک بُعد، نیک و از جهت دیگر بد باشد. هرچند ممکن است هر دو خوب یا بد باشند. اکثر مکاتب اخلاقی جهان معیار قضاوت در مورد ارزش اخلاقی یک فعل را حُسن فعلی می دانند و نه حُسن فاعلی. اما در اخلاق دینی حُسن فعلی و حُسن فاعلی به معنای واقعی کلمه جمع شده است. اخلاق سکولار شاید حُسن فعلی داشته باشد اما فاقد حُسن فاعلی به معنای کامل آن است. توضیح اینکه حُسن فاعلی دارای مراتبی است؛ اگر فقط «منفعت شخصی» انگیزه افراد برای عمل باشد، عمل اخلاقی به طور کلی فاقد حُسن فاعلی است. اما گاهی فردی عمل خیری را با انگیزه انسان دوستی انجام می دهد. این نیز مرتبه‌ای از نیت است که البته در مقایسه با مورد پیشین در سطح بسیار بالاتری قرار دارد اما اگر با نظر دقتی به آن نگاه کنیم مبنای آن عمل نیز «خود» است منتهی به نحو بسیار رقیق تر. دایره «خود» در گام اول «خود شخصی» و در مراحل بعدی «خود خانوادگی»، «خود ملی» و «خود جهانی» (که شامل همه انسانها می شود) یا به تعبیری انسانیت است که کماکان در دل آن نوعی «خود» نهفته است. (همان: ۲۸۰) اما بالاترین درجه حُسن فاعلی این است که نیت و انگیزه فعل اخلاقی فقط قصد تقرب به خداوند باشد. هیچ عملی به لحاظ ارزشی به پای این نمی رسد که در آن قصد و نیت فقط خدا - به عنوان سرسلسله همه کمالات و معنویات - باشد.

۱-۳- همه جانبه نگری و تأمین کننده نیازهای اصیل انسانی

یکی دیگر از ویژگیهای «اخلاق دینی» همه جانبه نگری است. «اخلاق سکولار» صرفاً به نیازهای مادی و دنیوی نظر دارد و برای سعادت دنیوی ارزش نهایی قائل است. در «اخلاق سکولار» یا سعادت اخروی به طور کلی مورد انکار واقع می‌شود و یا آنکه از آن صرف نظر شده و بدان بی‌توجهی می‌گردد. همچنین به نیازهای معنوی و روحی بشر نیز توجهی نمی‌شود و صرفاً نیازهای مادی و محسوس بشر مد نظر است. این در حالی است که در اخلاق دینی ضمن توجه به همه نیازهای بشر (همه نیازهای دنیوی و اخروی) به نیازهای اصیل انسانی مانند ایمان و معنویت نیز توجه ویژه‌ای شده است. تنها یک اخلاق خدامحور می‌تواند پایدارترین و عمیق‌ترین نیازهای اخلاقی ما را برآورده کند. اخلاق صرفاً سکولار و دنیوی، انسان را ارضاء نمی‌کند. هیچ چیز دنیایی نمی‌تواند در نهایت انسان را راضی کند. انسان تشنه خالق خود است. تنها در صورتی والا ترین امیدهای اخلاقی ما بر آورده خواهد شد که بتوانیم به طور قابل قبولی خود را مخلوق چنین قدرت و اقتدار دوست داشتنی بدانیم. نتیجه اصلی این رویکرد در «اخلاق دینی» آنست که اخلاق سکولار و دنیوی در شکل‌های متنوع، خود در واقع، غیر انسانی است.

۱-۴- ذو مراتب بودن ارزشهای اخلاقی

یکی از اشکالاتی که بر «اخلاق دینی» گرفته می‌شود این است که با شرافت اخلاقی جور در نمی‌آید. زیرا در دین، عبادت خدا یا به خاطر ترس از جهنم است یا به خاطر طمع به بهشت است، پس ارزش اخلاقی به مطامع مادی انسان بر می‌گردد. در حالی که کار اخلاقی یک کار شرافت مندانه است و در آن مطامع مادی انسان وجود ندارد. پاسخ این اشکال این است که اعمال اخلاقی در اسلام دارای مراحل و مراتبی است. در حالی که در بسیاری از مکاتب اخلاقی، ارزشها دارای یک مرحله می‌باشند؛ از نظر اسلام، عبادت مراتب دارد. عالی ترین مرتبه عبادت نه به دلیل طمع بهشت است و نه به دلیل ترس از جهنم. برای فعل اخلاقی نیز می‌توان غایات متفاوتی را در نظر گرفت و سطوح مختلفی برای آن تعریف کرد و هر سطح تأمین کننده درجه‌ای از سعادت برای فاعل اخلاقی است. و هر چه حُسن فاعلی کار یعنی انگیزه‌ای که کار برای آن انجام شده از خلوص بیشتری برخوردار باشد، فاعل اخلاقی از سعادت بالاتری برخوردار خواهد بود که اوج آن همان قرب الهی است.

۲- مختصات اخلاق سکولار

«اخلاق سکولار» به اخلاقی گفته می‌شود که معتقد به حذف دین در ساحت اخلاق است. این تفکر اصول و قواعد اخلاقی را تنها بر مبنای حیات این جهانی و بدون توجه به دین تعیین می‌کند. با حذف دین، عقل خود بنیاد و علم بشر جانشین مرجعیت دینی در تنظیم اصول و قواعد اخلاقی می‌شود. نتیجه این جانشینی این شد که هم باورها و هم انگیزه‌های دینی هردو عقلانی و فرا دینی شدند و باورهای دینی نقش توجیهی و انگیزشی خود در اخلاق را از دست دادند. (فناپی، ۱۳۸۴: ۳۵) «اخلاق سکولار» محصول جهان غرب است و به لحاظ تاریخی از دوره رنسانس آغاز شده است. تا پیش از آن اخلاق، دینی بوده است. این فرایند از اوایل قرن بیستم شدت بیشتری یافت. دین زدایی از اخلاق یا فرایند سکولاریزاسیون اخلاق در غرب در دو مرحله پدید آمد. در یک مرحله پشتوانه بودن دین برای اخلاق نفی شد و مسأله مطرح شد می‌توان بدون دین هم اخلاق داشت. و در مرحله دوم این ایده قوت یافت که اساساً گرایش به دین برای اخلاقی بودن مضر است. علت این پیشامد در غرب موضوع دیگری است که مجال پرداختن به آن نیست و باید عمدتاً باید آن را در عملکرد روحانیون دینی و ویژگیها کتاب مقدس جستجو کرد. «اخلاق سکولار» مبتنی بر اصالت ماده، اومانیزم، عقل گرایی و فرد گرایی است و دارای ویژگیهایی مانند نسبیت گرایی، قلب شدن ارزشها، غیر دینی و اصالت دنیا است که در زیر به دلیل رعایت اختصار فقط به دو مورد اخیر یعنی «غیر دینی بودن» و «اصالت دنیا» می‌پردازیم.

۲-۱- غیر دینی بودن

اصلی‌ترین عنصر «اخلاق سکولار»، غیر دینی بودن آن است. در «اخلاق سکولار» مرجعیت هر گونه متن یا شخص دینی مردود است و هیچ اصل مسلم و ثابت دینی در تنظیم اخلاق پذیرفته نیست. اخلاق سکولاریستی بر عناصری از اخلاق طبیعت‌گرایانه و بی‌ارتباط با ادیان و حیانی و گرایش‌های ماوراءطبیعی پایه ریزی شده است. اساس «اخلاق سکولار» مبتنی بر دو ایده اساسی «انسان‌گرایی» و «خردگرایی»^۱ است. از یک طرف انسان و توأمندیهای او مانند عقل و تجربه و از طرف دیگر انسان و خواسته‌های او مانند حقوق و نیازمندیهای او مورد توجه فراوان قرار گرفت. بدین ترتیب در «اخلاق سکولار» هم باورهای اخلاقی و هم انگیزه‌های اخلاقی هردو فرادینی و عقلانی شدند

^۱ — نتیجه خرد گرایی یا عقل گرایی این شد که عقل بشر را خود بنیاد و انسان را در حل مسائل فردی و اجتماعی بی‌نیاز از دین دانستند.

و در نتیجه باورهای دینی نقش توجیهی و انگیزشی خود را در اخلاق از دست داد. (فناپی، ۱۳۸۴: ۳۵) به همین دلیل در «اخلاق سکولار» بر خلاف «اخلاق دینی» بر مفهوم «حق» بیش از مفهوم «تکلیف» تأکید می‌شود.

۲-۲ - اصالت دنیا

از دیگر عناصر «اخلاق سکولار»، دنیوی بودن آن است. از این دیدگاه آنچه برای انسان ارزش نهایی دارد همین زندگی دنیایی و رسیدن به سعادت در آن است. این باور ریشه در اومانیسم دارد. طبق نگرش اومانیستی کمال انسان در راستای لذت و رفاه او در دنیا معنا می‌یابد. هدف انسانها عشق به خود و کسب بیشترین منفعت است و تهذیب روح و صعود به خود الهی بی‌معنا تلقی می‌شود. (شجاعی زند، ۱۳۸۱: ۸۳)

سعادت اخروی یا به طور کلی مورد انکار واقع می‌شود و یا بدان بی‌توجهی می‌شود. اگر در «اخلاق سکولار» به مفاهیمی چون عدالت، آزادی، حقوق بشر و ... توجه و تأکید می‌شود به این دلیل است که هر کدام به نوعی می‌تواند منجر به استیفای حقی از حقوق مادی بشر یا اینکه تأمین‌کننده نیازی از نیازهای این جهانی او باشد. از آنجایی که در اندیشه سکولار، انسان محوریت دارد هدف از «اخلاق سکولار» نیز احقاق حقوق طبیعی و مدنی انسانها است این در حالی است که غایت «اخلاق دینی» تقرب الی الله است؛ هرچند که در سایه آن حقوق انسانها نیز استیفا می‌گردد. در اندیشه دینی بزرگترین حقی که انسانها دارند «حق کمال یابی» انسانهاست که روح همه احکام الهی نیز به آن باز می‌گردد؛ (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۷۷) حق کمال یابی با غایت اخلاق دینی که همان تقرب الی الله و حصول کمال است، مطابقت دارد. بنابراین اگر غایت «اخلاق سکولار» دنیا و رفاه آن است، غایت «اخلاق دینی» ضمن توجه به این موارد «کمال» را غایت انسان می‌داند. به همین دلیل است که در بسیاری از توصیه‌های اخلاقی مانند استقامت و صبر اصلا پای «غیر» در میان نیست تا هدف این جهانی یا معطوف به حقوق مادی انسانها داشته باشد، بلکه اساسا برای این توصیه شده است تا انسانها خُلق عالی و اراده محکمی پیدا کنند. (مطهری، ۱۳۷۲: ۳۰۰)

۳- تمایزات اخلاقی در «اندیشه دینی» و «اندیشه پست مدرن» و تحلیل آن

در ذیل به برخی از مهمترین تمایزات «اندیشه دینی» و «اندیشه پست مدرنیسم» پیرامون اخلاق می‌پردازیم. ابتدا به تبیین این تمایزات پرداخته سپس به تحلیل و تعلیل آنها خواهیم پرداخت. لازم به ذکر است که این تمایزات به صورت استقرائی بوده و می‌توان بر آنها مواردی دیگر نیز افزود. برخی از این تفاوتها عبارتند از:

۳-۱- غایت و آرمان

یکی از تفاوت‌های اندیشه دینی و اندیشه پست مدرنیسم در حوزه اخلاق مربوط به آرمان و غایت می باشد. در اندیشه پست مدرن هیچ آرمان غایی وجود ندارد تا کثرت اهداف و آرمان‌های بشر را وحدت بخشد و به مثابه نقطه اتصالی باشد که همه آنها را به هم متصل کند. با نفی فراروایت حتی عقل هم که آرمان انسان مدرن بود تاریخی می شود و نسبیتی تمام عیار بر آن حاکم می گردد. (توحید فام: ۳۲)

در اندیشه اسلامی بر خلاف اندیشه پست مدرن اخلاق امری غایب است. بر اساس اندیشه اسلامی، ارزش اخلاقی هر فعل انسان تابع تاثیری است که این فعل در رسیدن او به کمال حقیقی انسانی دارد. هر فعلی به میزانی که در کمال انسان مؤثر باشد، ارزشمند است و اگر تاثیر آن در کمال غایی آدمی منفی است، عملی بی ارزش و منفی می باشد. (مصباح یزدی، ۱۳۸۴: ۳۳۹) در اندیشه دینی قرب الهی، کمال نهایی انسان محسوب می شود. راه وصول به این قرب نیز عمل کردن بر مبنای دستورات و احکام اخلاقی اسلام می باشد. از این رو معنای اخلاق و حتی زندگی فرد در گرو میزان تقریبی است که به خداوند دارد. (همان: ۳۴۳). اما در اخلاق پست مدرن هیچ غایت و آرمانی برای بشر قابل تصور نیست و همین نکته اساسی کافی است تا اخلاق اسلامی را با اخلاق پست مدرن در تعارض بدانیم. البته شاید بتوان عناصری از اخلاق پست مدرن را در اخلاق اسلامی یافت و یا برعکس اما بنیان این دو نوع اخلاق کاملاً با یکدیگر در تعارض است. فقدان غایت در اخلاق پست مدرن از نقاط ضعف مهم این نوع از اخلاق است؛ چرا که وقتی در اخلاق به دنبال هدف و غایتی نباشیم زندگی و اخلاقیات از معنا تهی شده و آدمی در حیات خود دچار سردرگمی و احساس پوچی می شود. تنها غایتی که پست مدرنیسم برای اخلاق در نظر می گیرد نوعی غایت فردی و شخصی خواهد بود. تأکید پست مدرنیسم بر اخلاق زیبایی شناسانه است که بر اساس آن انسان باید تلاش کند تا خودش زندگی خود را به مثابه یک اثر هنری بیافریند. آنچه که در این نوع از اخلاق از اهمیت فراوانی برخوردار است ارتباط فرد با خویش می باشد. در مورد این نوع اخلاق بعد از این خواهیم پرداخت.

^۱ - مقصود از فراروایت اعتقاد به اصول و مبانی جهان شمول و عامی می باشد که برای همه انسان‌ها در همه زمان‌ها و مکان‌ها ثابت و جاودانه باشد. (حسینی بهشتی، ۱۳۷۷: ۷) به عنوان نمونه آزادی مظلومان یا سیطره همه جانبه عقل بر عالم فراروایت‌هایی هستند که روایت‌ها و آرمان‌های دیگر بدان‌ها ختم می شوند.

تحلیل

مهمترین دلیل تمایز اندیشه دینی و تفکر پست مدرن نسبت به غایت و آرمان این است که در منظومه فکری انسان پست مدرن «خدا» جایگاه خود را از دست داده است و انسان پست مدرن دیگر اعتقادی به خدا - به عنوان موجودی مقدس، مشخص و خارجی که منشأ همه کمالات است - ندارد.

در دوران سنت و همچنین در اندیشه اسلامی خدا به عنوان غایه الغایات به زندگی انسان معنا و هدف می بخشید. در دوره مدرن علم تجربی و عقل بشری به عنوان آرمان غایی بشر مطرح شدند. اما در دوره پست مدرن هر دوی اینها مورد انتقادهای بسیار جدی قرار گرفت. اشکالاتی چون عدم قطعیت و محدودیت قلمرو بر علم تجربی وارد شد و بر عقل بشر نیز اشکالات بسیار گسترده تری مانند عدم استقلال عقل در فعالیتهای عقلانی و تشخیص خود، متأثر بودن عقل از شرایط اجتماعی و فرهنگی، شکاف بین واقعیت فی نفسه و واقعیت آنگونه که بر انسان آشکار می شود^۱ و همچنین متأثر بودن عقل از ضمیر ناخودآگاه و اوضاع و احوال و شرایط روانی هر فرد^۲، وارد شد. نتیجه شبهات و اشکالات وارد شده بر آرمانهای خود ساخته انسان مدرن باعث شد که منظومه فکری انسان مدرن به طور کلی فاقد آرمان و غایت گردد. در پست مدرنیسم اگر صحبت از آرمان و غایت است صرفاً منظور آرمان ها و غایات فردی است که نتیجه آن تشنگی آراء و تناقضات فروان انسانی خواهد بود.

۳-۲- جهت گیری ارزشی

یکی دیگر از تمایزات اندیشه دینی و تفکر پست مدرن در این است که عمل اخلاقی در اندیشه پست مدرنیسم فاقد هرگونه جهت گیری ارزشی است و هیچ عملی بر عملی دیگر ترجیح ارزشی ندارد و اگر هم داشته باشد ترجیح آن بسیار کلی می باشد. عقیده کلی که مبنای عمل انسانی قرار می گیرد این است که هرکس باید بتواند آنچه که می خواهد، بشود. بر این مبنا پست مدرنیسم را بیشتر باید نظام الگوسازی به شمار آورد که یگانه قوانین اساسی و عمده اش این است که هر شخص بایستی «خود» به ارزش ها، ترجیحات ارزشی و رویکردهایش نظم بخشد. نظریه پردازان پست مدرن بر این باورند که باید ارزش های افراد از منابع گوناگون گردآوری و جمع آوری شود. این ارزش ها می تواند تلفیقی از ارزشهای قدیمی و جدید و یا حتی متناقض باشد. به عنوان نمونه

^۱ - به تعبیر کانت شکاف بین نومن و فنومن (کانت، ۱۳۷۰: ۵۸)

^۲ - اشکالات گرفته شده در این زمینه برگرفته از آراء فروید است (پالمر، ۱۳۸۵: ۷۳)

یک فرد پست مدرن می‌تواند یک آموزه ارزشی را از فمینیست‌ها بگیرد و با آموزه ارزشی دیگری که از لیبرالیسم اخذ کرده تلفیق کند. (گیبینز، ۱۳۲: ۱۳۸۱) این ویژگی ترکیبی ارزش‌ها که از سوی نظریه پردازان پست مدرن ارائه شده می‌تواند از نظر مدرنیسم‌ها به عنوان نقص و کاستی لحاظ می‌شود؛ چرا که باعث بوجود آمدن اختلاف، تفاوت، بی‌ثباتی، آشفتگی، نا هم‌خوانی و سنجش ناپذیری ارزش‌ها شود اما از نظر متفکران و مدافعان پست مدرنیسم این نوع مواجهه با ارزش‌ها موجب احساس آرامش و راحتی و آسودگی در زندگی شده و بر تنوع و جذابیت آن می‌افزاید (همان: ۱۳۷) این در حالی است که در اندیشه اسلامی معیار ارزشمندی و ارزش گذاری با توجه به هدف و غایت آفرینش انسان تعیین می‌شود. از نظر اسلام هیچ چیزی ارزش ذاتی ندارد بلکه ارزش هر چیز بسته به این است که تا چه اندازه بتواند انسان را در وصول به هدف غایی خودش که همان قرب الاهی است یاری کند. (زیبایی نژاد، ۱۳۸۳: ۴۶)

تحلیل

اساسی‌ترین عاملی که باعث شده است در اندیشه پست مدرنیسم هیچ ملاکی برای ارزشگذاری افعال انسانی وجود نداشته باشد، ریشه در گرایش انسان پست مدرن به **اومانیسم و فردگرایی** دارد، البته با تفسیری که خود از اومانیسم دارد. اسلام به دلیل این که همه افعال انسانی را در پیوند با اصل خویش و در نسبت با هدف غایی خلقت یعنی خدا تحلیل می‌کند؛ هیچ فعلی ولو بسیار جزئی را فاقد ارزش نمی‌داند. در اسلام هر عملی که بتواند به شکلی انسان را به هدف غایی خودش و قرب الاهی برساند ارزش پیدا می‌کند. به تعبیر دیگر خدامحوری اساس همه ارزشها محسوب می‌شود و هر فعلی که در راستای آن نیز باشد ارزشمند محسوب می‌گردد. اما در مدرنیسم، انسان محور همه ارزشها است و جای خدا را گرفته است. اگر در اندیشه مدرنیسم خواسته‌ها، تمایلات و آرمانهای نوع بشر ملاک ارزش گذاری است و فعلی ارزشمند محسوب می‌شود که به نحوی بتواند درد و رنجی از درد و رنجهای بشر را بکاهد یا اینکه منفعتی به او برساند، در اندیشه پست مدرنیسم ترجیحات و اهداف شخصی هر فرد ملاک ارزشمندی عمل او به شمار می‌رود. آن چیزی که مهم است این است که فرد بتواند همانی بشود که خودش تشخیص و ترجیح داده است. وجه مشترک اسلام و مدرنیسم در این است که هر دو بالاخره معتقد به یک واقعیت ثابتی در جهان هستند که می‌تواند به افعال انسان جهت ارزشی بدهد. اما در اندیشه

پست مدرنیسم تلفیقی از «انسان محوری» و «فردگرایی» مبنای همه ارزشها می شود و هیچ مبنای خاصی برای ارزشگذاری افعال جز خواست و تشخیص فرد وجود ندارد. بنابراین می توان گفت که بهترین عامل تمایز اسلام و پست مدرنیسم در جهت گذاری ارزشی افعال انسان، ریشه در این دارد که اسلام خدا را به عنوان غایه الغایات و هدف اصلی زندگی و ملاکی برای ارزشگذاری همه کارهای مومن معرفی می کند؛ در حالی که در پست مدرنیسم، فرد انسانی و اهداف شخصی او است که به افعال انسانی ارزش می دهد.

۳-۳- آفرینش اخلاق

تمایز دیگری که بین اندیشه دینی و تفکر پست مدرن وجود دارد تفاوت دیدگاه این دو نسبت به مبنای اخلاق است. در اندیشه دینی گزاره های اخلاقی به مجموعه قوانین و مقرراتی گفته می شود که از ناحیه خدای متعال به منظور تعالی و کمال بشر وضع شده است و از اخلاقی زیستن به عنوان غایت دینورزی یاد می کنند. هر چه انسان بیشتر بتواند خودش را متعلق به اخلاق الهی کند در مسیر کمال گامی به جلوتر نهاده است. از نظر انسان دینی دستورات اخلاقی اعتبار خود را از امر و نهی الهی می گیرد هرچند که عقل انسان نیز شاید بتواند مصالح و ضرورت آن را نیز درک کند.

اما در دوره پست مدرن دو نوع اخلاق را از هم دیگر متمایز کرده اند یکی **اخلاق زیبایی شناسانه** و دیگری **اخلاق قانون مدار**. هدف از اخلاق زیبایی شناسانه، ساختن و آفرینش زندگی فرد است. بر اساس این اخلاق آدمی باید تلاش کند تا زندگی خود را به مثابه یک اثر هنری بیافریند. (O'LEARY, 2002: 79) آنچه که در این نوع از اخلاق از اهمیت فراوانی برخوردار است ارتباط فرد با خویش می باشد. اما نوع دوم، اخلاقی است که جوهره آن پیروی از مجموعه ای از قوانین و مقررات است. از نظر میشل فوکو نمونه تاریخی این نوع اخلاق، اخلاق مسیحیت است و اخلاق مسیحی چیزی جز مجموعه ای از قوانین نیست. از نظر او این مساله آشکار است که در هر دستگاه اخلاقی ویژگی هایی از هر دو نوع اخلاق مذکور وجود دارد اما برخی از این دستگاه های اخلاقی بیشتر شکل آیین نامه ای دارند و در نتیجه پیروی از قوانین و احکام اخلاقی در آنها نقش مهمتری بازی می کند، در حالی که برخی دیگر از نظام های اخلاقی بیشتر به خودسازی و بازآفرینی نفس اهمیت می دهند. آنچه که در اخلاق پست مدرن اهمیت بنیادی دارد اخلاق نوع اول است که در آن بر ارتباط فرد با خویش تاکید می شود. در واقع متفکران پست مدرن خواهان بازگشت به اخلاق زیبایی شناسانه

می‌باشند. آنها معتقدند که بیشتر دستگاه‌های اخلاقی رایج در طول تاریخ بر اخلاق نوع دوم تاکید داشته‌اند و شامل مجموعه‌ای از دستورها و قواعد اخلاقی بوده‌اند که فرد ناگزیر به اطاعت از آنها و عمل کردن در چارچوب آنها بوده است. از این نظریه پردازان پست مدرن تلاش می‌کنند که تا انسان را به بازآفرینی اخلاق همانند یک اثر هنری ترغیب کنند و بر همین مبنا ارتباط آدمی با خویش را تقویت کنند (گیبینز، ۱۳۳۱: ۱۳۸۱-۲۳۴).

پست مدرنیسم معتقد است که تلاش برای وضع قوانین و مقررات رفتاری عام و کلی سبب می‌شود تا تفاوت‌های فردی انسان‌ها نادیده گرفته شود و در نهایت از میان برود. یکسان‌انگاشتن انسانها غلط است؛ زیرا چه بسا آنچه موجب سلامت یک فرد است باعث بیماری دیگری شود، بنابراین هرکس باید قوانین مربوط به سلامت خودش را کشف کند. از نظر متفکران پست مدرن حاکم کردن اصول و قواعد اخلاقی مطلق و جهان گستر بر آدمیان به نوعی حاکم کردن استبداد بر آنان می‌باشد از این رو آزادی و عزت نفس را از آنان می‌گیرد. (حقیقی، ۱۳۷۹: ۱۰۱)

تحلیل

انسان دینی در این مطلب تردیدی ندارد که گزاره‌ها و قوانین اخلاقی مبتنی بر دین و وحی است. علاوه بر آن معتقد به امری مشترک در میان همه انسانها به نام فطرت است که در همه آدمیان به ودیعه گذارده شده است.^۱ این امور مشترک یعنی وحی و فطرت مبنای قوانین و دستورات عام و مشترک برای همه انسانها در طول تاریخ می‌باشد. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۰۳) اگر از نظر انسان مدرن اخلاق مبتنی بر یک امر جهانشمول و کلی مانند وجدان^۲ یا عقل^۳ یا... است، از نظر انسان پست مدرن تنها چیزی که می‌تواند به عنوان یک مبنای مشروع برای اخلاق باشد فردیت انسان است.^۴ به همین دلیل هرگز نمی‌توان برای قوانین اخلاقی کلیت و عمومیت قائل شد بلکه این فرد انسانی است که خودش باید متناسب با خود آفرینشگر قوانینی باشد که بتواند در شکوفایی و بازآفرینی او نقش موثر داشته باشد.

۱ - فاقم وجهک للدين حنیفا فطره الله اللتی فطر الناس علیها ذالک الدین القیم... (روم: ۳۱)

۲ - مانند ژان ژاک روسو که وجدان بشر را مبنای اخلاق می‌دانست (روسو، امیل: ۲۸۶)

۳ - مانند کانت که عقل عملی را مبنای اخلاق می‌دانست (سالیوان، ۱۳۸۰: ۱۵۶)

۴ - چون در دوره پست مدرن علاوه بر اینکه دین و وحی به عنوان یک مرجع و مبنای معتبر برای تشریح قوانین اخلاقی کنار گذاشته شد، عقل و معرفت بشر نیز مورد انتقادات جدی واقع شد.

بنابراین می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که عدم اعتقاد انسان پست مدرن به وجود امری مشترک در میان همه انسانها (وحی و فطرت)، همچنین از اعتبار افتادن مبانی عام اخلاق که در دوره مدرن مطرح بود (مانند عقل) و به علاوه توجه بیش از حد پست مدرنیسم به فردگرایی و محوریت انسان، منجر به نوعی نگرش فردی و متکثر به اخلاق شد. می‌توان گفت که هم مورد قبلی یعنی «فقدان جهت گیری ارزشی» و هم «آفرینش اخلاق» هر دو ریشه در فردگرایی و اومانیسم دارد با این تفاوت که فقدان جهت گیری ارزشی بیشتر ریشه در اومانیسم اما آفرینش اخلاق ریشه در فردگرایی دارد.

۳-۴ - نسیت اخلاق (بی معیاری)

در اندیشه انسان دینی دستورات اخلاقی اموری مطلق هستند و هیچ ارتباطی با سلیقه‌ها و تمایلات فردی انسانها ندارد. انسان دینی از آنجا که خدا باور است و خدا را به عنوان غایه الغایات پذیرفته و دستورات اخلاقی را نیز برگرفته از همان غایه الغایات می‌داند، دستورات اخلاقی را امری مطلق و عمل به آنها را به منظور رسیدن به تکامل امری ضروری می‌داند. در دوره مدرن هرچند مفهوم خدا به عنوان اصل و مبدأ و غایه الغایات کنار گذاشته شد و اصالت به عقل و تجربه داده شد، اما تلاشهای فراوانی از ناحیه اندیشمندانی که دغدغه اخلاق داشتند صورت گرفت تا کماکان مطلق بودن دستورات اخلاقی را اثبات کنند. برای نمونه می‌توان به تلاشهای کانت در این زمینه اشاره کرد که سعی کرد تا عقل عملی را به عنوان مبنایی برای دستورات مطلق اخلاقی قرار دهد.

اما در دوره پست مدرن اکثر نظریه‌های معرفت‌شناسی که در دوره مدرن سعی در اثبات نوعی واقع‌گرایی داشت، مورد تردید جدی واقع شد. در تفکر پست مدرن هرگونه فراروایت نفی می‌شود و هیچ حقیقت ازلی و ابدی وجود ندارد که به مثابه یک آرمان بر زندگانی بشر حکم فرمایی کند. به دنبال آن قطعا درحوزه اخلاق نیز امکان وجود احکام مطلق و همه‌زمانی و همه‌مکانی نخواهد بود. متفکران پست مدرن اخلاق را امری نسبی می‌دانند که بسته به شرایط زمانی، مکانی، روحی، فرهنگی، اقتصادی و... از فردی به فرد دیگر متغیر است. به جز ویژگی زیبایی‌شناسانه که در اخلاق پست مدرن مطرح شد، ویژگی دیگر این نوع از اخلاق مرتبط بودن آن با عمل و منفعت و سود است.

تحلیل

پست مدرنیسم با نشان دادن ضعفها، کاستی ها و شکستهای مدرنیته نشان داد که مدرنیته علیرغم ادعاهایش به رهایی بشر و عقلانیت مورد نظر دست نیافته و نتیجه ای جز فاشیسم و انزوای فردی، عقلانیت ابزاری و تحمیل بینش ها نداشته است. پست مدرنیسم به ردّ نظریه های عمومی و کلان روایتها و ردّ هر بینشی که بدون توجه به ویژگی خاص جوامع و فرهنگهای مختلف، دیدگاههای عام و جهان شمول را به کل بشر تعمیم می دهد، می پردازد. (تاجیک، ۱۳۸۷: ۱۲۳) پست مدرنیسم این ایده در فلسفه علم را که معتقد است علم بر پایه مستحکم حقایق قابل مشاهده بنا شده است و فقط با پرده برداشتن از آنها می توان به آنها دست یافت رد می کند. (ویر، ۱۳۸۷: ۱۷۶) از نگاه پست مدرنیسم دنیا محتمل، بی بنیاد، گوناگون، ناپایدار، قطعیت نایافته و مجموعه ای از فرهنگ ها یا تفسیرهای پراکنده است که تردیدهای جدی درباره عینی بودن حقیقت، هنجارها، تاریخ و انسجام و یکدستی هویت ها به بار می آورد. بنابراین در حیطه معرفت شناسی می توان گفت که پست مدرنیسم **تردید گرا** و **نسبیت گرا** است و هر شناختی بستر مند و دیدگاه محور است و هرگونه ادعای در اختیار داشتن حقیقت فارغ از دیدگاه معین، ادعایی تعصب آمیز است. (تاجیک، ۱۳۸۷: ۱۲۷) بنابراین می توان گفت که نسبیت اخلاقی در اندیشه پست مدرنیسم ریشه در معرفت شناسی آن دارد. از آن جا که در جهان پست مدرن هیچ شناخت ثابتی وجود ندارد، همه چیز از جمله اخلاق نیز نسبی می شود؛ از احکام و ارزشهای اخلاقی قدسی زدایی شده و در نتیجه معیار خوب و بد اخلاقی خود فرد می شود. این در حالی است که در اندیشه دینی نسبیت در معرفت قابل قبول نیست و به دنبال آن نسبیت در اخلاق نیز پذیرفته نمی شود.

۳-۵ - عدم کلیت احکام اخلاقی

وقتی که پست مدرنیسم معتقد به نسبی بودن معرفت بشری و به تبع آن نسبی بودن اخلاق است، طبیعی است که کلیت احکام اخلاقی نیز زیر سوال می رود. یکی از ویژگیهای احکام اخلاقی هم در اندیشه سنت گرایی و هم در اندیشه مدرنیسم «کلی بودن» آن است. بسیاری از اندیشمندان دینی معتقد به مطلق و کلی بودن احکام اخلاقی هستند. همچنین بسیاری از اندیشمندان دوره مدرن نیز مانند کانت براین باور بودند که ویژگی هر حکم اخلاقی، کلی بودن یا جهان شمولی آن است. (حقیقی، ۱۳۷۹: ۱۰۱) اما در اندیشه پست مدرن به طور عام در معرفت بشری و به طور خاص در احکام اخلاقی نمی توان هیچ حکم کلی را صادر کرد. این باور ریشه در این دارد که از نظر پست

مدرنیسم هیچ امری که بتواند مستقل از فرهنگ، زبان و هنجارهای انسانی باشد (حال این امر دین باشد یا عقل) وجود ندارد.

نتیجه گیری

ضرورت «اخلاقی زیستن» یکی از موضوعاتی است که در طول تاریخ بشر مورد توجه همه به ویژه اندیشمندان اعم از دینی و غیر دینی بوده است. با این تفاوت که اندیشمندان دینی مبانی اخلاق را دینی می دانند و استدلالات خود در این زمینه را مبتنی بر دین و وحی الهی می کنند اما اندیشمندانی که به دنبال استدلالات غیر دینی بوده اند سعی کرده اند تا دیدگاه های خود را در این زمینه برادله عقلی یا نظریه های علمی در حوزه جامعه شناسی و روان شناسی مبتنی کنند. اقامه ادله دینی برای اخلاق عمدتاً مربوط به دوره سنت و اقامه ادله عقلی و علمی برای اخلاق عمدتاً مربوط به دوره مدرن است. وجه مشترک هر دو دروه یعنی اندیشه سنتی و اندیشه مدرن در این بوده است که هر دو به دنبال اثبات مبنایی جهانشمول (اعم از وحی یا عقل) برای اخلاق بوده اند و خواسته اند تا کلیت و ارزشی بودن احکام اخلاقی را نشان دهند. اما در دوره پست مدرن همه مبانی مدرنیسم مورد انتقاد شدید قرار گرفت و مفاهیمی چون ارزش، معرفت شناسی، واقع گرایی و عقل گرایی به طور جدی به چالش کشیده شد که نتیجه آن تردید گرایی و نسبت گرایی در حوزه معرفت شناسی و ارزشی بود. به دنبال این تحولات در اندیشه پست مدرنیسم دیدگاه جدیدی نسبت به اخلاق ارائه شد که ثمره آن نسبت اخلاق، عدم کلیت احکام اخلاقی، فقدان غایت و فقدان جهت گیری ارزشی در حوزه اخلاق بود.

منابع

قرآن کریم

حقیقی، شاهرخ (۱۳۷۹) *گذر از مدرنیته (نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا)* تهران، چاپ اول، نشر آگه پالمر، مایکل (۱۳۸۵) *فروید، یونگ و دین* - ترجمه محمد دهگانپور، دکتر غلامرضا محمودی، انتشارات رشد

تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۷) «*پسا مدرنیسم و روش*» فصلنامه علمی - پژوهشی روش شناسی علوم انسانی، سال چهاردهم، شماره ۵۵، تابستان ۱۳۸۷

وحید فام، محمد، *گفتمان اخلاق و سیاست در پارادایم مدرنیته و پسا مدرنیته*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۵۴، ص ۳۲.

- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹) *فلسفه حقوق بشر*، قم، چاپ ششم، نشر اسراء
- حسینی بهشتی، سید علیرضا (۱۳۷۷) *پست‌تجددگرایی و جامعه امروز ایران*، تهران، نشر فرهنگ اسلامی
- روسو، ژان ژاک (۱۳۶۸)، *قرارداد اجتماعی*، ترجمه غلامحسین زیرک زاده، تهران، چاپ هفتم، انتشارات ادیب
- زیبایی نژاد محمد رضا و محمد تقی سبحانی (۱۳۸۳) *در آمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام*، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان
- سالیوان، راجر (۱۳۸۰)، *اخلاق در فلسفه کانت*، ترجمه غزت الله فولادوند، چاپ اول، انتشارات طرح نو
- شجاعی زند، علی رضا (۱۳۸۱) *عرفی شدن در تجربه مسیحی و اسلامی*، تهران، نشر باز
- فناپی، ابوالقاسم (۱۳۸۴)، *دین در ترازوی اخلاق*، تهران، انتشارات صراط
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۴) *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی*، قم، چاپ اول، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۲) *فلسفه اخلاق*، چاپ یازدهم، انتشارات صدرا
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۰) *مجموعه آثار*، انتشارات صدرا
- کانت، ایمانوئل (۱۳۷۰) *ت‌مهیدات*، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران، چاپ دوم، مرکز نشر دانشگاهی
- گیبیز، جان آر (۱۳۸۱) *سیاست پست مدرنیته*، ترجمه منصور انصاری، تهران، چاپ اول، نشر گام نو
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۰) *مدرنیته و مدرنیسم* (مجموعه مقالات)، تهران، انتشارات نقش جهان
- وبر، ماکس (۱۳۸۷) *روش‌شناسی علوم اجتماعی*، ترجمه حسن چاوشیان، نشر مرکز
- O'LEARY, TIMOTHY (2002), *Foucault and the Art of Ethics*,
-continuum